روزنامه شرق

سوگیری‌ها و دیدگاه‌های ما می‌تواند به گفتن حقیقت کمک کند

هیچ گزارشی بی‌طرف نیست

لوییس والاس
ترجمه سعید ارکان‌زاده‌یزدی

هر کسی داستان زندگی خود را دارد. وقتی من یک روزنامه‌نگار شدم، بیشتر داستان زندگی‌ام را پشت سرم قایم کردم: به عنوان نانوا، پیشخدمت بار و فروشنده، کارگری کرده بودم. خیلی از دوستانم آدم‌هایی خلاف و آنارشیست بودند. بیشتر کسانی که دور و اطرافم بودند حداقل یک بار ترک تحصیل کرده بودند. من در آنا آربور در ایالت میشیگان بزرگ شدم، اما وقتی ۱۷ ساله بودم خانه را ترک کردم، وسط جاده‌ها سوار ماشین‌های غریبه شدم و سراسر کشور را گشتم و به گذشته‌ام پشت پا زدم. من از سیاست لیبرالی خوشم نمی‌آید، تقریبا به همان اندازه که از میهمانی‌های احمقانه پر از آدم شنگول و ملنگ خوشم نمی‌آید.

اما وقتی که پنج سال پیش یک روزنامه‌نگار تمام‌وقت شدم، درباره اینکه دوستانم در زندان هستند یا توی کارهای خلاف‌اند صحبت نکردم؛ گاهی درباره مدرکم از دانشگاه نورث‌وسترن صحبت می‌کردم و اینکه پدر و مادرم چه کاره هستند (وکیل و استاد دانشگاه). این کار تا حدی به این خاطر بود که تشویق شده بودم عاری از هر داستان یا کاری باشم که ممکن بود سوگیری‌ای از طرف من را نشان بدهد و من طوری درباره فعالان حوزه‌های خبری‌ام از بیرون از گود صحبت می‌کردم که به نظر می‌رسید عاری از هرگونه سوگیری روشنی در قبال آنها هستم.

اما این کار، معیارهای ناگفته‌ای را نشان می‌داد: در تحریریه، اینکه پدرت یک وکیل باشد یا مادرت یک استاد دانشگاه، کمابیش طبیعی است، در صورتی که اگر یک آدم با آن سوابق و یک فعال حقوق اقلیت‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده اجتماع باشی، این طور نیست. با برخی تجربیات زندگی به عنوان تجربیاتی بی‌طرفانه برخورد می‌شود: «کجا مدرسه رفتی؟» یک سؤال متعارف در تحریریه است. اما سؤال‌های دیگری هستند که غیرمعمول‌اند: «از ضمیر مؤنث برای خودت استفاده می‌کنی یا ضمیر مذکر؟» سؤالی است که به معنی واقعی کلمه، در یک تحریریه هرگز آن را نشنیده‌ام، اما یکی از جنبه‌های متعارف آداب و معاشرت جامعه‌ای است که من در آن بزرگ شده‌ام و آدم‌های زیادی با اختلال جنسیتی (ترنس) در آن حضور داشتند.

اوایل امسال، از کارم در سِمت روزنامه‌نگار سراسری برای برنامه رادیویی عمومی «مارکت پلِیس» اخراج شدم. توی خبرها آمد و شما هم شاید درباره‌اش شنیده باشید. اما اگر بخواهم این داستان طولانی را کوتاه کنم، باید بگویم اخراج شدم به علت مطلبی که توی وبلاگم درباره بی‌طرفی نوشتم. فقط چند روز بعد از شروع به کار ترامپ بود. خلاصه آن مطلب این بود که گفته بودم برخی استدلال می‌کنند که اگر بی‌طرفی را رها کنیم، به جناح پساواقعیت اجازه داده‌ایم که پیروز شود، اما هم ما هم خوانندگان و شنوندگان ما آن قدر قوی هستیم که از یک دیدگاه ویژه به موضوعی نگاه کنیم و همچنان حقیقت را بگوییم. نوشته بودم که به عنوان عضو یک اجتماع حاشیه‌ای، هرگز فرصت این را نداشتم که بی‌طرف باشم و اقلیت‌ها بعد از سال‌ها که اصلا دیده نمی‌شدند، حالا صدایشان در رسانه‌ها شنیده می‌شود، اما به ترتیبی که تازه درباره‌شان بحث می‌شود که مثلا باید به آنها اجازه بدهیم که زندگی کنند و در جامعه مشارکت داشته باشند و نباید آنها را آزار بدهیم، اخراج‌شان کنیم یا حتی نباید بکُشیم‌شان. آخر سر هم در آن مطلب نوشته بودم که واضح است من نمی‌توانم در یک بحث بر سر اجتماعی که عضو آن هستم، بی‌طرف یا میانه‌رو باشم.

من پیشنهاد نداده بودم که همه ما باید نظرات خودمان را در مطالب‌مان منعکس کنیم، اما این ایده را توضیح داده بودم که هیچ یک از ما نمی‌تواند بی‌طرف باشد و اینکه شاید حالا در دوران حمله آشکار به روزنامه‌نگاری به وسیله یک رئیس‌جمهور تازه‌مستقر، به عنوان روزنامه‌نگار بیشترین نفع ما در این نباشد که ادعای بی‌طرفی بکنیم. کارفرمای من فکر می‌کرد که اظهار نظر علنی من در رد بی‌طرفی و عینیت، بازتاب‌دهنده دیدگاه سازمانش درباره روزنامه‌نگاران نیست و بعد از کمی کش‌وقوس، من زیر بار نرفتم که مطلبم را از وبلاگ شخصی‌ام پاک کنم و اخراج شدم.

یکی از سؤالاتی که از آن موقع به بعد، از من پرسیده شده این است: روزنامه‌نگاری «از یک زاویه نگاه خاص» واقعا شبیه چیست، اگر چرندیات معمولی چپ‌گرایانه یا پروپاگاندای محافظه‌کارانه شبه-برایتبارد (یک محافظه‌کار معروف) نباشد؟

جواب من ساده و به‌سختی انقلابی است: من فکر می‌کنم همه کار روزنامه‌نگاری از دیدگاه‌های خاص برمی‌خیزد. همه ما هویت‌ها و واقعیت‌های زیسته‌ای داریم که به‌ایده‌هایی که بیان می‌کنیم شکل می‌دهند و مشخص می‌کنند چه صدایی را در گزارش‌هایمان بگنجانیم و چه سؤالاتی بپرسیم. من فقط در حال ابراز خودآگاهی‌ام از وجود این زاویه نگاه هستم. این امر تا قسمتی مهم است؛ چون رسانه‌ها به یک حد وسط پذیرفته‌شده تمایل دارند که بیشتر از زاویه نگاه یک فرد سفیدپوست، مرد، تحصیل‌کرده و هوادار سرمایه‌داری که به عنوان معیار بی‌طرفی در نظر گرفته می‌شود، نیست.

می‌خواهم مثال‌هایی را از زاویه نگاهی پیدا کنم که در پوشش خبری خودم از اتفاقاتی بزرگ در سال ۲۰۱۶ داشته‌ام. یکی از آنها انتخاب دونالد ترامپ است و یکی انفجار کلوپ «پالس» در اورلاندو. من روی کار خودم تمرکز می‌کنم فقط به این خاطر که می‌دانم چطور فکرم را که آن مطلب را شکل داده است توضیح بدهم.

بعد از انفجار کلوپ «پالس» در اورلاندو، من از طرف سردبیرم به فلوریدا فرستاده شدم و از همان ابتدا، دارای یک برنامه کاری بودم. دو گزارشی نیز که از این حادثه تهیه کردم، بر مبنای عصبانیتی بود که من از هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه درباره زاویه نگاه آنها به اقلیت‌ها داشتم. بنابراین با یک برنامه مشخص به اورلاندو رفتم که مسیر گزارش‌های من را مشخص می‌کرد. من با افراد حاشیه‌ای که عمدتا رنگین‌پوستان بودند صحبت می‌کردم و آنها مشکلات خود را بیان می‌کردند. برخلاف گزارش‌هایی که در رسانه‌هایی با اکثریت سفیدپوست و انگلیسی‌زبان منتشر می‌شد، این گزارش‌ها از سوی بسیاری از افراد حاشیه‌ای دیده شد و میلیون‌ها مخاطب به دست آورد. اما هیچ کس به من نگفت که این گزارش‌ها غیرمنصفانه است یا جهت‌گیری دارد.

در همان زمان، یکی دیگر از همکاران من از رسانه‌ای دیگر بعد از انفجار کلوپ «پالس» به آنجا آمد و اتفاقا او هم گزارش‌هایی با صداهایی متفاوت منتشر کرد که مورد استقبال قرار گرفت. بدون شک، زاویه نگاه خاص او هم به چارچوب گزارشش شکل داد، هم به دسترسی‌هایی که او باید به فضاهای شخصی و خودمانی افراد می‌داشت. این گزارش‌ها تا حدی نشان می‌دهند که چرا تنوع در گزارش‌ها باید از ظاهرسازی صرف فراتر برود: هر یک از ما، بیش از یک هویت واحد داریم که در گزارشگری‌مان اثر می‌گذارد.

پوشش ترامپ

در روز انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶، من در تحریریه برنامه «مارکت پلِیس» در نیویورک بودم. خیلی‌ها از نتیجه شگفت‌زده بودند: اوهایو، ایالتی که من بعد از چند سال گزارشگری در آن، اخیرا آنجا را ترک کرده بودم، برخلاف انتظار خیلی از روزنامه‌نگاران، سرانجام به نفع ترامپ رأی داد. تحریریه‌های سراسری فورا شروع به جست‌وجوی روایت‌های جدید کردند و عمدتا تصمیم گرفتند حمایت از «طبقه کارگر سفیدپوست» را به عنوان دلیل بیان‌شده برای نتیجه انتخابات پررنگ‌تر کنند.

من این ایده را توضیح داده بودم که هیچ یک از ما نمی‌تواند بی‌طرف باشد و اینکه شاید حالا در دوران حمله آشکار به روزنامه‌نگاری به وسیله یک رئیس‌جمهور تازه‌مستقر، بیشترین نفع ما در این نباشد که ادعای بی‌طرفی بکنیم. کارفرمای من فکر می‌کرد که اظهار نظر علنی من در رد بی‌طرفی و عینیت، بازتاب‌دهنده دیدگاه سازمانش درباره روزنامه‌نگاران نیست و من زیر بار نرفتم که مطلبم را از وبلاگ شخصی‌ام پاک کنم و اخراج شدم.

اوهایو برای من یک ایالت یکدست پر از سفیدپوستان عصبانی نبود. جای پیچیده‌ای بود، مثل هر ایالتی که پر از نوسان و تغییر موضع است. این ایالت به‌شدت با صنعت‌زدایی و رکود بزرگ سال ۱۹۲۹ به آتش کشیده شده بود. جای زخم نژادپرستی نهادی و جداسازی ساکنان، حتی در میان مردم سفیدپوست و افراد کارگر رنگین‌پوست دوشادوش یکدیگر در کارخانه‌ها و مشاغل خدماتی، باقی مانده بود و بسیاری از جوامع فقیر خیلی مشتاق بودند به مهاجرانی که بیشتر آنان نیز طبقه کارگر یا مستمند بودند خوشامد بگویند.

اصرار داشتم که به دیتون در ایالت اوهایو فرستاده شوم. دبیر مهربانم قبول کرد. روز ۱۱ نوامبر حرکت کردم.

من با چند هدف مشخص و سؤال‌های زیادی رفتم. می‌خواستم فرضیاتی را که درباره «طبقه کارگر» در بسیاری از رسانه‌های سراسری منتشر شده بود به چالش بکشم. دیتون عمدتا به معنی واقعی کلمه فقیر و کارگری است که با حومه‌های پول‌دارتر شهر، یک پایگاه نظامی و مزارع زیادی احاطه شده است. با اینکه هنوز برخی از ساکنان آنجا در صنعت هوا و فضا یا خودروسازی کار می‌کنند، امروزه بسیاری در بخش خدمات یا مراقبت‌های بهداشتی فعال‌اند. در انتخابات، شهر مونتگومری کانتی به دو جناح تقسیم شد.

قصد داشتم گزارش‌هایی تهیه کنم که بر پایه کلیشه‌ها نباشند (کارگران اخراج‌شده عصبانی کارخانه‌ها که تقریبا همیشه مرد هستند؛ نخبگان رأی‌دهنده به کلینتون که به‌ندرت فقیرند). می‌خواستم با آدم‌های سیاه‌پوست طبقه کارگر صحبت کنم؛ با آدم‌های سفیدپوست فقیر که همچنان حامی مهاجران هستند؛ رأی‌دهندگان به ترامپ که مرفه‌اند و می‌خواستم چیزهایی را که به پیچیده‌ترین روش‌های ممکن به آدم‌ها انگیزه رأی‌دادن می‌دهد، درک کنم.

در نهایت گزارش‌های متعددی تهیه شد. در یکی از آنها، دو زن که با هم در یک کارخانه کار می‌کردند درباره اعتقادات سیاسی، طبقه و نژادشان صحبت می‌کردند. یکی از زن‌ها که سفیدپوست بود، کیت گیگر، نگرانی درباره نگاه ترامپ به زنان و مهاجران را تأیید می‌کرد ولی در درجه‌اول، بر اساس دیدگاه‌های دولت کوچک و ضدسقط جنین ترامپ به او رأی می‌داد، مثل یک جمهوری‌خواه سنتی. در مکالماتم با گیگر، سؤال نیشداری از او پرسیدم که باعث گفتن یکی از قوی‌ترین دیالوگ‌هایی شد که تا به حال ضبط کرده‌ام: «اگر یک زن مسلمان بودم و خودم را نمی‌شناختم، از خودم وحشت می‌کردم».

همکار سیاه‌پوست او، روبین پینک، از نظرات ترامپ درباره نژاد و جنسیت احساس انزجار کرد. او به کلینتون رأی داده بود. اما همچنین احساس می‌کرد که دموکرات‌ها کار زیادی در جامعه خود برای مردم گرفتار انجام نداده‌اند. او می‌گفت: «نمی‌دانم مردم این روزها چطور زندگی را می‌گذرانند».

یکی دیگر از گزارش‌های من به طور کامل متمرکز شده بود روی کسانی که در محوطه بیرونی یک مرکز خیریه توزیع غذا به نیازمندان در دیتون می‌دیدم. جمعیت بر اساس اینکه از چه کاندیدایی حمایت می‌کردند به دو دسته تقسیم شده بود ولی در نظرخواهی تصادفی من، روی یک نقطه توافق داشتند: اینکه سیاست‌مداران همیشه منافع پول‌دارها را منعکس می‌کردند.

برای حامیان ترامپ، این امیدواری وجود داشت که او آدم متفاوتی باشد. برای مخالفانش، این اعتقاد بود که مطمئنا این‌طور نیست. اما هر کسی براساس اقتصاد رأی نمی‌داد؛ طی زمانی که من آنجا ایستاده بودم و ضبط‌صوتم کار می‌کرد، استدلال‌های پرشوری درباره حقوق زنان عنوان شد.

برای دیدن نقطه مقابل این وضعیت، فقط کافیست عبارت «رأی‌دهندگان سفیدپوست طبقه کارگر» را در اینترنت جست‌وجو کنید. در اغلب موارد (البته نه همیشه) به نظر می‌رسد که انگار خبرنگاران از واشنگتن یا نیویورک سوار هواپیما به اوهایو می‌آیند با هدف پیداکردن یک مرد سفیدپوست که برای دلایل اقتصادی به ترامپ رأی داده است. غالبا آن مرد، در عمل خودش شغل خوبی دارد؛ منطق این رأی‌دادن به‌ندرت پرسیده می‌شود و در اوهایو، شما می‌توانید کلی آدم را از هر نوعی که دنبالش می‌گردید پیدا کنید. احساس می‌کنم این مصاحبه‌ها عمدتا همان روایتی را تقویت می‌کنند که همین حالا هم نوشته شده است.

من نمی‌توانم بگویم که چه‌چیزی این طرز نگرش را برمی‌انگیزد یا شکل می‌بخشد، ولی می‌دانم زاویه نگاهی که با گزارش‌هایم از اوهایو آوردم، می‌توانست کارهای زیادی برای خاتمه‌دادن به فرضیات درباره مناطق میانی کشور و مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند انجام دهد. پوشش خبری من انقلابی نبود، ولی با مطالبی که قبلا شنیده بودم فرق داشت و منطبق با هدف مشخص خودم بود.

زاویه نگاه

قبول‌کردن اینکه ما یک زاویه نگاه داریم و اینکه این زاویه نگاه به روزنامه‌نگاری ما شکل می‌دهد، ترسناک است. ما باید از خودمان سؤالات ناراحت‌کننده‌ای را بپرسیم:

- ما به دلیل اینکه چه کسی هستیم یا چطور فکر می‌کنیم، ممکن است چه چیزهایی را از دست بدهیم؟
- چه سؤالاتی را نمی‌پرسم؟
- من به طور فعالانه دنبال چه چیزی هستم که ممکن است حقایق دیگر را پنهان کند؟
- موقعیت برتر من نسبت به موضوع، مانع توجه به چه چیزهای دیگری می‌شود؟
- چه می‌شد اگر من از آن نوع آدم‌هایی نبودم که منابع خبری‌ام معمولا با آنها راحت حرف خود را می‌زنند؟
- نقش نژاد در تعاملم با منابع خبری‌ام چیست؟
- درباره نقش طبقه و تحصیلات در تعامل با منابع خبری چطور؟
- اگر من اهل اینجا یا اهل یک کشور دیگر بودم یا هیکل دیگری داشتم، چه سؤالاتی ممکن بود بپرسم؟

نگرش‌هایی که به وسیله نژاد، طبقه، زبان، جغرافیا، توانایی بدنی، جنسیت یا کوهی از تجربیات دیگر زندگی من شکل داده می‌شود، برای افرادی که در موقعیت‌های برتر یا در موضع قدرت هستند، کمتر مشهود است؛ برای مثال، دبیران سرویس‌ها که به طرز بی‌تناسبی مردانی سفیدپوست هستند، اغلب بر اساس تمایلات یا فرضیه‌هایی درباره اینکه مخاطبانمان چه می‌خواهند، تصمیم‌گیری می‌کنند، ولی این یک حق ویژه قائل‌شدن برای خود است که فرض کنید تمایلات و دیدگاه‌های شما، در گزارش‌ها به وسیله هرکس دیگری بازتاب داده می‌شود.

اگر شما معلول نباشید، کِی به این فکر می‌کنید معلولیت‌نداشتن شما چطور ممکن است روی گزارش‌هایی که تهیه می‌کنید و اینکه چگونه آنها را تهیه می‌کنید اثر بگذارد؟ اگر شما سفیدپوست باشید، آیا سراغ تعامل با دیگر سفیدپوست‌ها می‌روید تا بررسی کنید چطور نژادتان روی این تعاملات اثر می‌گذارد؟ اگر شما دچار اختلال جنسیتی نباشید، چندبار در تعامل با منابع خبری، وقت صرف پیداکردن هویت جنسی‌تان در فضاهای عمومی می‌کنید؟

و بنابراین نپرسیدن این سؤالات، توانایی تحریریه‌ها برای گزارش‌دادن دنیای ما آن‌طور که واقعا هست، دیدن داستان‌هایی که گفته نمی‌شوند و گزارش‌های دارای زاویه‌های نگاه متفاوت و عمیق را محدود می‌کند.

من به پرسیدن این سؤالات و نیز گفتن اینکه داشتن برنامه برای کارم عمل درستی است ادامه می‌دهم. فکر می‌کنم همه ما این کار را می‌کنیم؛ چه به آن آگاه باشیم، چه نباشیم. گفتن اینکه کسی که یک برنامه برای کارش در نظر دارد نمی‌تواند یک روزنامه‌نگار باشد - یک داستان‌گوی کنجکاو که قدرت را زیر میکروسکوپ قرار می‌دهد - صرفا یک تصور نادرست دیگر است در زمانه‌ای که بیش از هر وقت دیگری ما شدیدا به دفاع از حقیقت نیاز داریم.

منبع: کوییل (دوماهنامه انجمن روزنامه‌نگاران حرفه‌ای آمریکا)

خبر

اخبار جعلی در اجلاس رسانه‌های پیشرو

موضوع «اخبار جعلی» و منابع خبری نامعتبر در اجلاس بین‌المللی رئیسان رسانه‌های پیشرو از کشورهای مختلف جهان در شهر سن‌پترزبورگ روسیه بررسی شد. به گزارش خبرنگار ایرنا، اجلاس سران رسانه‌های پیشرو جهان با حضور حدود ۴۰ رئیس و مقام‌های ارشد خبرگزاری‌های مختلف از پنج قاره جهان عصر جمعه در چارچوب نشست بین‌المللی اقتصادی سه‌روزه سن‌پترزبورگ برگزار شد.

موضوع این اجلاس «اخبار جعلی، چالش جهان اطلاعاتی معاصر» بود که شرکت‌کنندگان کارکرد و اهداف انتشار این مطالب را که به شیوه معمول بسیاری از رسانه‌های غربی تبدیل شده، بررسی کردند و مشکلات آن را برای نظام آگاهی‌رسانی و افکار عمومی برشمردند. سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه در آغاز این اجلاس گفت: انتشار اخبار جعلی در کشورهای غربی همیشه جریان دارد و بسیاری از رسانه‌های این کشورها بدون شواهد، کشورها یا ملت‌های دیگر را متهم می‌کنند. خانم ماریا زاخاروا افزود: وضعیت کنونی انتشار اخبار جعلی در رسانه‌های غربی، وضعیت پیش از جنگ دوم جهانی و دهه ۳۰ میلادی را در اروپا تداعی می‌کند که به جنگ خانمان‌سوز و کشتار بزرگ انسان‌ها منجر شد. وی در تازه‌ترین مورد موج انتشار گسترده اخبار جعلی به مطالب ادعایی مرتبط با انفجار شیمیایی در ۱۵ فروردین‌ماه شهر خان‌شیخون سوریه و خبرسازی رسانه‌های غربی دراین‌باره اشاره کرد و افزود: ما از رسانه‌هایی که حکومت بشار اسد را مسئول این حمله معرفی می‌کنند، می‌پرسیم آیا خبرنگار در محل داشتید و چرا با این قاطعیت و بدون ارائه شواهد، حکومت سوریه را متهم می‌کنید؟ سرگئی میخائیلوف، رئیس خبرگزاری ایتارتاس، نیز در ادامه اجلاس با بیان اینکه سازمان ملل نیز از انتشار اخبار جعلی مصون نیست، اظهار کرد: دبیرخانه سازمان ملل نیز مبارزه با این اخبار را آغاز کرده است. وی ادامه داد: مسئله خبرسازی و اخبار جعلی در آمریکا بسیار جدی شده است، به‌گونه‌ای که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری این کشور، مقام‌های دولت خود را از تماس با شبکه خبری سی‌ان‌ان منع کرده است.

در نشست سن‌پترزبورگ که رئیسان و مقام‌های خبرگزاری‌های کشورهای مختلف ازجمله آمریکا، ایتالیا، ژاپن، مغولستان، کره‌جنوبی، مقدونیه، هند و بلغارستان شرکت داشتند، همچنین خطرهای انتشار شایعه‌ها در جامعه و تبدیل آن به اخبار جعلی بررسی شد.

نشست بین‌المللی سه‌روزه سن‌پترزبورگ که با حضور محمود واعظی، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات، امیرحسین زمانی‌نیا، معاون امور بین‌الملل و بازرگانی وزارت نفت، مهدی سنایی، سفیر جمهوری اسلامی ایران و مدیرعامل ایرنا، گشایش یافت.

دیدار و مذاکره با مقام‌ها و رئیسان هیئت‌های کشورهای مختلف و طرح دیدگاه‌های جمهوری اسلامی درباره محورهای مطرح در نشست سن‌پترزبورگ از دیگر برنامه‌های کاری مقام‌های جمهوری اسلامی در این اجلاس است. در نشست اصلی، اجلاس تخصصی و همچنین ده‌ها پنل و کارگروه سن‌پترزبورگ، بیش از ۱۲ هزار نفر ازجمله مقام‌های ارشد کنونی و پیشین کشورها، سازمان‌های بین‌المللی و شخصیت‌های مختلف شرکت خواهند کرد. بررسی مسائل مهم و چالش‌های بین‌المللی ازجمله اقتصادی و اجتماعی، اوضاع خاورمیانه، بحران‌های منطقه‌ای، آینده جهان و روابط بین کشورها از محورهای این نشست‌هاست که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه، نیز در آن حضور دارد.

گزارش

ناموفق‌بودن روس‌ها در تمرکز بر رسانه

اگرچه اکثر شهروندان روسیه همچنان خبرهای روز را از تلویزیون دریافت می‌کنند، اما آمارها از افت اعتماد مردم این کشور به اخبار تلویزیون حکایت دارد. به گزارش ایسنا از ریانووستی، مرکز افکارسنجی عمومی روسیه (لودا)، اعلام کرد شبکه‌های تلویزیونی همچنان مانند گذشته منبع اصلی دریافت اخبار و اطلاعات میان شهروندان روسیه به‌شمار می‌رود.

بااین‌حال براساس این گزارش، در چند سال اخیر اعتماد شهروندان روسیه به تلویزیون این کشور افت کرده و از ۶۲ درصد در سال ۲۰۱۵ میلادی به ۵۲ درصد در سال ۲۰۱۷ میلادی رسیده است. همچنین در دو سال گذشته تعداد کسانی که اخبار را از تلویزیون می‌بینند تا ۱۰ درصد کاهش یافته است. در مقابل، محبوبیت اینترنت در میان مردم رشد داشته و هم‌اکنون ۳۲ درصد مردم روسیه از اینترنت برای دسترسی به جدیدترین اخبار و تحولات کشور استفاده می‌کنند. در این نظرسنجی رادیو و روزنامه کمترین استفاده خبری را در میان مردم روسیه دارد؛ به‌طوری‌که فقط سه درصد از سؤال‌شوندگان از رادیو و چهار درصد از روزنامه برای دسترسی به اخبار استفاده می‌کنند. از سوی دیگر ۶۵ درصد از پرسش‌شوندگان این نظرسنجی بین ۱۸ تا ۲۴ سال و ۵۰ درصد بین ۲۵ تا ۳۴ سال، اینترنت را منبع اصلی اخبار نامیدند و معتقدند به اخبار واقع‌بینانه درباره بلایای طبیعی، فعالیت‌های رئیس‌جمهور و وضعیت کشور در عرصه بین‌المللی که در اینترنت منتشر می‌شود، اعتماد دارند.

چند روز پیش، بحث بر سر رسانه‌های روسیه به جدالی لفظی بین مقامات روسیه و فرانسه تبدیل شده بود. وزیر امور خارجه روسیه نسبت به اظهارات اخیر رئیس‌جمهور فرانسه علیه رسانه‌های روسی واکنش نشان داد. به گزارش خبرگزاری اسپوتنیک، هفته گذشته سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه، اظهارات اخیر امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، علیه رسانه‌های روسی شامل راشاتودی و اسپوتنیک را محکوم کرده است. مکرون اخیرا این رسانه‌ها را به‌عنوان «پروپاگاندا»ی روسیه معرفی کرده بود. لاوروف در کنفرانسی خبری به همراه همتای نیجریه‌ای خود در شهر مسکو گفت این اظهارات مکرون علیه شبکه راشاتودی و خبرگزاری اسپوتنیک، بازتاب «اینرسی ضدروسی» است که جهان غرب را گرفتار کرده است. وی خطاب به مکرون گفت: ارزیابی‌هایی که شما نقل کردید بازتاب اینرسی کاملا شناخته‌شده کمپینی است که علیه روسیه به راه انداخته‌اید؛ کمپینی که دولت باراک اوباما به جریان انداخت و چندین کشور غربی دیگر را ازجمله در اروپا دربر گرفت و اکنون شرکای غربی ما دیگر نمی‌توانند از این اینرسی فرار کنند. حقیقتی به جز چیزی که من گفتم، وجود ندارد.

روسیه که مدام سعی می‌کند نظارت بر رسانه‌های خود را مدنظر داشته باشد، تلاش کرده با نهادسازی‌هایی، خبرنگاران کشور را نیز در مسیرهای دلخواه خود بکشاند. ازجمله این نهادسازی‌ها، ایجاد یک شبکه ویژه برای خبرنگاران خود بوده است. در هفته‌های گذشته اعلام شد شبکه‌ای اجتماعی برای خبرنگاران، دبیران مطبوعاتی و روزنامه‌نگاران در روسیه راه‌اندازی شد. به گزارش روسبالت، این شبکه اجتماعی روسی به آدرس Deadline.media به صورت رایگان راه‌اندازی شده که خبرنگاران می‌توانند به‌راحتی با دریافت دعوت‌نامه عضو آن شوند. هدف از راه‌اندازی این شبکه اجتماعی، دسترسی سریع خبرنگاران به اطلاعات موثق، امکان تبادل نظرات و حوادث خبری میان اصحاب مطبوعات و رسانه و ایجاد فضایی مناسب برای فعالیت خبری سالم در روسیه اعلام شده است.

سال گذشته، حسین مفیدی‌احمدی، پژوهشگر مسائل اروپا، در مقاله‌ای نوشت که روسیه در سال‌های اخیر تأکید بیشتری بر استفاده از ابزارهای قدرت نرم خود ازجمله رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و کلیسای ارتدکس برای پیشبرد اهداف حوزه دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای کرده است. ابعاد مختلف این راهبرد جدید روسیه، در مقاله سال ۲۰۱۲ پوتین با عنوان «روسیه در جهان در حال تغییر» کاملا هویداست؛ مقاله‌ای که قدرت نرم در آن به‌عنوان «مجموعه‌ای از ابزارها و روش‌ها برای کسب اهداف سیاست خارجی بدون استفاده از اسلحه» تعریف می‌شود. به نظر می‌رسد کنش‌های رسانه‌ای روسیه در اروپا بیش و پیش از هر چیز از نگرانی این کشور از گسترش هنجاری و جغرافیایی اتحادیه اروپا و ناتو به سمت شرق قاره ناشی می‌شود. روسیه همواره نگران گسترش اتحادیه اروپا و همچنین ایده‌های این اتحادیه در قالب «سیاست همسایگی» یا «برنامه مشارکت شرقی اتحادیه اروپا» (EAP) بوده است. به‌عنوان مثال هدف اصلی «سیاست همسایگی» اتحادیه اروپا، ایجاد «حلقه‌ای از دوستان» در اطراف اتحادیه و تشویق این کشورها برای مدرن‌کردن سیاست، اقتصاد و برنامه‌های اجتماعی در راستای انطباق با استانداردهای اروپایی بوده است. نقطه مرکزی این سیاست نیز ارائه مشوق‌های اقتصادی و تجاری و همچنین استفاده از ابزارهای قدرت نرم برای تقویت جامعه مدنی، پشتیبانی از رسانه‌های مستقل و کمک به روند تحول دموکراتیک در این کشورها بوده است. بدیهی است این سیاست در تضاد مستقیم با منافع راهبردی روسیه در حفظ کشورهای باقی‌مانده از فروپاشی شوروی و بلوک شرق در مدار خود و همچنین جلوگیری از گسترش فزاینده حضور بلوک غرب در قالب ناتو و اتحادیه اروپا در مرزهای این کشور بوده است.

در این چارچوب، راهبرد اصلی رسانه‌ای روسیه در مورد کشورهای عضو برنامه مشارکت شرقی اتحادیه اروپا (کشورهای ارمنستان، جمهوری‌آذربایجان، بلاروس، گرجستان، مولداوی و اوکراین)، متقاعدکردن افکار عمومی این کشورها درباره این پیام بوده است که ادغام بیشتر در اروپا، ارزش‌های سنتی زندگی آنها را به همراه اقتصاد و استقلال آنها به خطر می‌اندازد. از دیگر سو روسیه در تلاش است با وخیم نشان‌دادن ساختار حکمرانی و اقتصاد کشورهایی مانند اوکراین، این نگرانی را میان افکار عمومی کشورهای عضو اتحادیه اروپا ایجاد کند که پیوستن این کشورها به این اتحادیه، منافع اقتصادی و امنیتی آنها را با مخاطره مواجه می‌کند.